

عهد و گفتگو



تفسیر پاراشای هفته
توسط ربای ساکس

"من ایمان دارم" - تفسیرهای تورات از ربای لرد جاناتان ساکس در سال ۵۷۸۰

پاراشای هفته: خیه سارا ۵۷۸۰

داشتن یک چرا

Rabbi Lord Jonathan Sacks

Chayei Sarah 5780

To Have a Why

نام پاراشای این هفته ما دربردارنده یک پارادوکس [ناسازه] است. نام آن خیه سارا یا "زندگی سارا" است، اما با درگذشت سارا آغاز می شود. افزون بر این، آخر آن، درگذشت ابراهیم را گزارش می دهد. چرا پاراشایی درباره مرگ، "زندگی" نام دارد؟ پاسخ به نظر من این است که - نه همیشه ولی اغلب - مرگ و این که چگونه ما با آن رویاروی می شویم، تفسیری بر زندگی و چگونگی زیستن ما است که ما را به ناسازه ای ژرفتر می رساند. تفسیر مشهوری از راشی درباره این عبارت اضافی "سال های زندگی سارا" وجود دارد از این قرار: "کلمه سال ها تکرار شده و هیچ رقمی نیامده که بگوید آن سال ها همگی به یک اندازه خوب بوده اند." چگونه کسی می تواند بگوید که همه سال های سارا به یک اندازه خوب بوده اند؟ دو بار، اول در مصر و سپس در گرار، ابراهیم از او خواست که خود را نه همسر، بلکه خواهر او معرفی کند، و سپس سارا را به حرم پادشاهی بردند که وضعیتی آکنده از وحشت خطر اخلاقی بود.

سال‌هایی بودند که سارا با وجود وعده تکرارشونده خدا در مورد داشتن فرزندان بسیار، نازا و ناتوان از آوردن فرزند بود. زمانی بود که او ابراهیم را متقاعد به همسری با هاجر و آوردن فرزندی از او کرد و در نتیجه، روحش سخت آزرده گردید.¹ این‌ها یک زندگی سراسر همراه با عدم قطعیت و ده‌ها امید برآورده نشده برای او نقش زده بودند. پس چه اندازه دور از واقعیت می‌نماید که گفته شود همه سال‌های سارا به یک اندازه خوب بودند!

این در مورد سارا. در مورد ابراهیم نیز متن همین قدر گیج‌کننده است. بیدرنگ، پس از روایت خرید تکه زمینی برای خاکسپاری سارا می‌خوانیم: "ابراهیم پیر و سالخورده شد و خدا ابراهیم را با همه چیز برکت کرده بود" (پیدایش ۱: ۲۴). این نیز عجیب است. هفت بار خدا به ابراهیم وعده سرزمین کنعان را داده بود. با این حال، ابراهیم هنگام درگذشت سارا حتی تکه زمینی نداشت که او را خاک کند و می‌بایست معامله‌ای مفصل و حتی تحقیرآمیز با هیتی‌ها انجام داده و بپذیرد که "من غریبی هستم که موقتی در سرزمین شما ساکن می‌باشم" (پیدایش ۴: ۲۳). چگونه متن می‌تواند بگوید که خدا ابراهیم را با همه چیز برکت کرده بود؟

همین اندازه، روایت درگذشت ابراهیم پرسش برانگیز است که شاید آرامترین مرگی باشد که در تورات روایت می‌شود: "ابراهیم آخرین نفس را کشید و در سن بالا درگذشت، سالخورده و خرسند و خاندانش در اطراف او بودند." به او وعده داده شده بود که از او ملت بزرگی پدیدار خواهد شد، پدر ملت‌های بسیار خواهد بود و سرزمین را به ارث خواهد برد. تا زنده بود، هیچ یک از این وعده‌ها برآورده نشده بود. پس او چگونه خرسند بود؟

¹ من عمداً این تفسیر در ترگوم پیدایش ۲۲:۲۰ را حذف کردم که می‌گوید در هنگام بستن اسحق به قربانگاه ساتان به سارا ظاهر شد و او به او گفت که ابراهیم پسرشان را قربانی کرده است و این شوک موجب مرگ سارا شد. این تفسیر سنتی از نظر اخلاقی مشکل‌دار است.

پاسخ همچنان این است که برای فهم مرگ یک نفر، باید زندگی او را بفهمیم. من احساس های متناقضی نسبت به فردیش نیچه دارم. او یکی از درخشانترین و یکی از خطرناک ترین متفکران دوران مدرن بود. خود او نسبت به یهودیان احساس های دوگانه و دید منفی نسبت به یهودیت داشت. اما یکی از مشهورترین جمله های او بسیار ژرف و درست است: هر کس که در زندگی یک چرا دارد، قادر به تحمل هر چگونه ای خواهد بود.² در این زمینه جمله ای دیگر از او در تبارشناسی اخلاق را که بیشتر هم نقل کرده ام، می افزایم. نیچه پس از انتقاد به دیگر متون مقدس، می نویسد: "عهد عتیق [تورات] اما چیز بسیار متفاوتی است: همه نوع احترام نثار عهد عتیق! من در آن مردان بزرگ می یابم، صحنه های قهرمانانه و چیزی بس نادر بر روی زمین یعنی ساده لوحی باور نکردنی قلب نیرومند؛ حتی بیشتر، یک مردم را می یابم."³

بنابراین، نیچه با وجود بدبینی اش نسبت به دین به طور کلی و میراث یهودی-مسیحی به طور خاص، برای تنخ [مجموعه پنج کتاب تورات، کتب انبیاء و کاتبان] احترام قایل بود.

ابراهیم و سارا نمونه های برتر سراسر تاریخ در این زمینه بوده اند که باید در زندگی یک چرا داشت. کل جریان زندگی آنها پاسخ به یک فراخوان و ندایی الهی بود که به آنها گفت خانه و خانواده خود را ترک کنند، به سوی مقصدی ناشناخته روان شوند و برای زندگی به سرزمینی بروند که آنجا غریب خواهند بود، هرگونه امنیت معمول زندگی را رها سازند و ایمان داشته باشند که با زیستن همخوان با معیارهای راستواری و عدالت، نخستین گام را به سوی بنیانگذاری یک ملت، یک سرزمین، یک ایمان و یک شیوه زندگی برمی دارند که برای بشریت یک موهبت خواهد بود.

² Friedrich Nietzsche, *Twilight of the Idols, Maxims and arrows*, 12.

³ Friedrich Nietzsche, *The Genealogy of Morality*, Cambridge University Press, 2009, 107.

روایت های توراتی به گفته اریش اویرباخ "نهان در پیش زمینه" هستند. یعنی بیشتر داستان ناگفته مانده است. ما باید آنرا حدس بزنیم. به همین دلیل تفسیر های میدراش به وجود آمده اند تا شکاف های موجود در روایت را پر سازند. این امر بیش از همه هنگام شرح عواطف شخصیت های اصلی، برجسته است. نمی دانیم ابراهیم یا اسحق چه احساسی هنگام رفتن به سوی کوه موری داشتند. نمی دانیم سارا هنگام ورود به حرمرهای فرعون و سپس اویملخ گرار چه احساسی داشت. به جز چند استثنای آشکار، از احساس هیچ یک از شخصیت های تورات آگاه نمی شویم. از این رو است که دو گفته روشن درباره ابراهیم - این که خدا او را با همه چیز برکت کرد و او سالخورده و خرسند از دنیا رفت - بسیار اهمیت دارند. و وقتی راشی می گوید که همه سال های سارا به یک اندازه خوب بودند، به سارا همان چیزی را نسبت می دهد که تورات به ابراهیم: آرامش در برابر مرگ که برخاسته از آرامشی ژرف در برابر زندگی بود.

ابراهیم می دانست هر چیزی که برای او اتفاق افتاد، حتی اتفاق های بد، بخشی از سفری بود که خدا او و سارا را روانه ساخت و ابراهیم این ایمان را داشت که بدون ترس از هیچ شری از دره سایه های مرگ عبور کند و بداند که خدا با او است. این همان چیزی است که نیچه "قلب نیرومند" نامید.

در سال ۲۰۱۷ کتابی غیرعادی از جمله پرفروش ترین کتاب های جهان شد. یکی از عواملی که آنرا غیرعادی می کرد، این بود که نویسنده آن زنی نود ساله بود و این نخستین کتاب او بود. عامل دوم این بود که او فقط یک بازمانده هولاکاست نبود، بلکه همچنین در اواخر جنگ در "راهپیمایی مرگ" که از برخی جهت حتی بدتر از زندگی در ارودگاه مرگ بود، شرکت داشت. این کتاب گزینش نام داشت و نویسنده اش ادیت اگری بود.⁴

⁴ Edith Eger, *The Choice, Rider*, 2017.

او همراه پدر، مادر و خواهرش ماگدا در ماه می ۱۹۴۴ به آشویتس رسیدند و از جمله ۱۲ هزار یهودی اعزامی از کوزیک مجارستان بودند. پدر و مادرش را همان روز اول کشتند. زنی به دودکشی پرود اشاره کرد و به ادیت گفت که بهتر است دیگر از پدر و مادرش با زمان گذشته سخن بگوید. او و ماگدا با شهامت و قدرتی ستایش برانگیز از اردوگاه و راهپیمایی مرگ جان سالم به در بردند. وقتی سربازان آمریکایی سرانجام در جنگل های اتریش او را از میان تل جسد ها بیرون کشیدند، تب تیفوئید، سینه پهلو، تورم ریه و پستی شکسته داشت. پس از یک سال جسم او بهبود یافت. او ازدواج کرد و مادر شد. درمان روحی او بسی طولانی تر بود و سرانجام ساکن آمریکا شد و آنجا زیست.

مادر ادیت در راه آشویتس به او گفته بود: "نمی دانیم به کجا می رویم و چه اتفاقی برای ما می افتد، اما هیچ کس قادر نیست آنچه می توانی در ذهن خودت داشته باشی را از تو بگیرد." آن جمله، سازوکار زنده ماندن او را رقم زد. پس از جنگ ابتدا برای امرار معاش خانواده در یک کارخانه به کار پرداخت و سپس به دانشگاه رفت، روانشناسی خواند و روان درمانگر شد. او تجربه زنده ماندن خود را برای کمک به دیگران در گذراندن دوران های بحرانی به کار گرفت.

او در اوایل کتاب خود تمایز بسیار مهمی میان قربانی شدن (آنچه بر سر انسان می آید) و برخورد فرد با قربانی بودن خود (چگونگی پاسخ انسان به آنچه برایش اتفاق افتاده) گذاشت. درباره قربانی شدن می نویسد:

ما همگی به شکلی در طول زندگی خود حتما قربانی ظلم شده ایم. در مواردی در اثر شرایط یا برخورد آدم ها یا نهادهایی که بر آنها هیچ کنترلی نداشته ایم، مورد دشمنی و آزار قرار گرفته ایم. زندگی همین است. این قربانی شدن است. از بیرون انسان رخ می دهد.

درمورد دومی یعنی احساسِ قربانی بودن و خودقربانی بینی می نویسد:

برعکس، خودقربانی بینی از درون می آید. هیچ کس جز خود شما نمی تواند شما را قربانی کند. ما قربانی می شویم نه به خاطر کاری که بر ما انجام شده، بلکه زمانی قربانی می شویم که با انتخابِ خود به قربانی دیدنِ خود می چسبیم. ذهنیتی قربانی محور درست می کنیم همراه با خشک اندیشی، سرزنش دیگران، بدبینی، ماندن در گذشته، نبخشیدن، میل به مجازات دیگران و رعایت نکردن محدوده های سلامت.⁵

او در مصاحبه ای به مناسبت انتشار کتابش گفت:

یاد گرفته ام که خارج از خودم به دنبال خوشبختی نباشم. انسان با عشق و شادمانی به دنیا می آید. این درونی است. همیشه آنجا هست.

ما این ذهنیت خارق العاده را از بازماندگان هولاکاست مانند ادیت اگر و ویکتور فرانکل آموخته ایم. اما در حقیقت، این آموزه از همان ابتدا با ابراهیم و سارا وجود داشت که با وجود هرچه برایشان پیش آمد و گویی، آنها را از رسالتشان دور می کرد، دوام آوردند و در پایان زندگی آرامش را تجربه کردند. آنها می دانستند که آنچه مایهٔ خشنودی آنها در زندگی است، نه بیرونی، بلکه درون زا است: حسِ هدفمندی، رسالت، آمادگی برای اجرای فراخوان و آغاز چیزی که نسل های بعد آنها ادامه اش داده، با زندگی خود چیزی نوین به دنیا می افزایند. مهم، درون بود و نه بیرون؛ ایمان آنها بود و نه شرایطِ اغلب بحرانی آنها.

من ایمان دارم که ایمان به ما در یافتن راهی کمک می کند که بتوانیم هر چگونه ای را از سر بگذرانیم. آرامشِ ابراهیم و سارا در هنگام مرگ، برای همیشه گواهی خواهد بود بر چگونگی زیستن آنها.

⁵ Ibid., 9.



برای دیگر آثار ربای ساکس لطفاً از این تارنما بازدید فرمایید - www.rabbisacks.org
کلیه حقوق محفوظ است ● دفتر ربای ساکس توسط بنیاد عهد و گفتگو حمایت می شود

*ترجمه فارسی با مشارکت بنیاد ایرانی هارامبام، وابسته به فدراسیون یهودیان ایرانی-آمریکایی توسط
شیریندخت دقیقیان

Persian Translation by Shirin D. Daghighian